

# اسلام و مقتضیات جهان معاصر

حسن جابر

ترجمه حمید رضا شریعتمداری

چکیده: موضوع اسلام و زمانه، یا اسلام و تجدد، به یکی از موضوعات بحث‌انگیز زمان ما تبدیل شده است. در قرن حاضر اندیشمندان و نویسندگان به طور چشمگیری بدین موضوع رو آورده‌اند. برآیند این اقبال روز افزون، نوشته‌های پرشمار و گرانمایه‌ای است که درباره محتوا و روش این مبحث پدید آمده است. با این همه، تحولات سترگی که در قلمروهای نزدیک به ما به صورتی غافلگیرکننده مؤثر بوده، دستاوردهای فکری را از همپایی با تأثیرات آن تحولات ناتوان ساخته و موجب آشفتگی و به هم‌ریختگی مفاهیم به کار رفته در این قلمرو شده است. این آشفتگی، مانع بروز و ظهور گرایشی نوگرا، نوساز و پردامنه شده است که عهده‌دار اجتهاد عصری و شایسته‌ا‌ه‌تمام باشد.

حسن جابر از چهره‌های بارز دانشگاهی در لبنان و سردبیر مجله المنطلق، این موضوع را دستمایه تحقیق قرار داده است. با تشکر از جناب آقای وصفی از رایزنی جمهوری اسلامی ایران در لبنان که این مقاله را جهت درج در این فصلنامه ارسال کرده‌اند، ترجمه آن را تقدیم می‌کنیم.

مراکز دینی و حوزه‌های علمیه، که از آنها اجتهاد و تحقیق علمی پرمایه‌ای انتظار می‌رود، هنوز به طور جدی به مسئولیتهای خود نپرداخته‌اند، و مبارزه جوییهای روزگار ما غیرت و حمیت پرداختن به قرائتهای نوین را در آنها برنینگیخته است. عمده کاری که حوزه‌های ما انجام داده‌اند، محدود شدن در فضای خاص خود بوده است. اینان در این گام انزواجویانه تنها در

پی‌احیای محصولات علمی اندیشمندان و مجتهدان گذشته بوده‌اند؛ بی‌آن که کارگاه تحقیقی نوگرا را راه‌اندازی کنند؛ کارگاهی که از پیشینیان بهره بگیرد و از نوآوریهای اندیشه نوین انسانی نیز تغذیه شود. چنین تحقیقی ناگزیر باید دلمشغول واقعیات موجود و پرسشهای فراوانی باشد که از دل این واقعیات بر آمده است.

اندیشه انسانی نگرشها و تحلیلهایی روش‌شناسانه در باب متن‌شناسی و تفسیر متون به دست داده است که محققان می‌توانند به مدد آنها مفاهیم و قلمروهایی از معنا را درک کنند که پیش از این در حوزه تحقیق نمی‌گنجیدند؛ چنان که روشهای انتقادی می‌توانند محقق را در رها شدن از تأثیر قید و بندهای زمانی و تاریخی یاری دهند؛ قید و بندهایی که همچنان در قلمرو معانی پر دامنه متون دینی حضوری زیانبار، و در بررسی احادیث و روایات نقشی محدودکننده دارند. روایات نیز به دلیل کاربرد زیاد و نیز حاکمیتشان بر همه منابع، حتی قرآن، توانسته‌اند حکم دارای شرایط خاص را بر حکم مطلق، و احکام موضوعات زماندار را بر اهداف حقیقی دین غلبه دهند.

اصرار ورزیدن بر تکرار «آنچه برای ماست مربوط به ماست، و آنچه از آن دیگران است مربوط به آنان است»، به اندیشه اسلامی آسیب رسانده است. امروزه پذیرفته و روا نیست که گفته شود اندیشه اسلامی ساختار معرفتی تکامل یافته‌ای است که قابلیت داد و ستد با دیگر اندیشه‌ها را ندارد، و دستاوردهای سلف صالح برای تولید اندیشه و پیشرفت در علوم و تحقیقات کافی است. چنین سخنی ظاهراً بر اصالت و اعتبار تفکر اسلامی تأکید می‌ورزد، اما به واقع به این معناست که این اندیشه خارج از اختیار و تملک اندیشه بشری است. در این صورت، اندیشه بشری همواره از آن بیگانه خواهد بود و دیگران نیز نمی‌توانند بر اساس منطقی مشارکت و گفت‌وگو خارج از چارچوب علوم دینی به نقد آن پردازند؛ چنان که پژوهشگران اندیشه اسلامی در درون آن نهاد نیز دیگر فایده‌ای در رو آوردن به اندیشه انسانی نمی‌بینند. به دلیل این طرز تفکر است که راههای تعامل و ارتباط بسته شده، و تحقیقات اسلامی در مراکز دینی در وادی تقلید غرقه شده است؛ تا حدی که در گذر از چالشهای بسیاری که همواره بر دروازه‌های این مراکز می‌کوبند، ناتوان می‌نماید.

بارها گفته‌اند و گفته‌ایم که اسلام دینی است جهانی. اولین مقتضای این جهان‌شمولی، گشاده‌دلی و حضور جدی در آوردگاههای بحث و گفت‌وگوست. این دو جنبه حیاتی، یعنی گشاده‌دلی و حضور جدی و پایدار، عهده‌دار ایجاد انگیزه و رغبت برای بحث و بررسی نوبه نو و همیشگی هر دستاورد فکری است؛ خواه در قلمرو فقه باشد یا اصول فقه یا کلام؛ چه برسد به فلسفه و منطق. اگر متون دین بارها بازخوانی شود، مطمئناً هیچ آسیبی در آن راه نخواهد یافت. آیا اجتهاد و تولید مفاهیم نو، بدون تأمل و بازنگری، دست‌یافتنی است؟

متأسفانه جمود و بسته‌اندیشی، به مفهوم اجتهاد نیز سرایت کرده است، و امروزه اجتهاد

هم معنا شده است با اندوختن و انباشتن دستاوردهای پیشینیان و تکرار مقولات گذشته؛ به گونه‌ای که گذر کردن از آن یافته‌ها به افقهای جدید مجاز شمرده نمی‌شود.

### پویش متقابل متن و معرفت

از نگاه روش شناختی، متن‌شناسی از قلمروهای حیاتی‌ای است که شناخت آن برای تحول و گسترش درک ما دربارهٔ مدل‌های مختلف متون دینی، یعنی قرآن، سنت پیامبر و احادیث، نقشی ضروری دارد. متن‌شناسی پژوهشگر را به فنون دقیقی آشنا می‌کند که به او در پی‌جویی ابعاد و دامنه‌هایی از معنا، که پیشتر بدانها راه نداشت، یاری می‌رساند؛ و او را به ابعاد، اهداف و جنبه‌های مختلف فهم رایج و متعارف رهنمون می‌شود. اما این فن تنها حاوی امکانات و کلیدهایی است که در فهمیدن متن به کار می‌آید. به عبارت دیگر، فقط در حد یک مقتضی و زمینه‌ساز است، نه بیشتر. از این رو، در کنار آن به وجود شروطی اجتناب‌ناپذیر نیاز است، که چه بسا بدون آنها به کار گرفتن متن‌شناسی در تحقیقات عمقی به نتیجهٔ مطلوب نینجامد. شرط اول، دستیابی به وسعت دید و شناخت است، زیرا نمی‌توان به جست‌وجو در کناره‌های متن و احاطه یافتن بر راه‌های ورود به آن بسنده کنیم، بی‌آن‌که این معرفت روش‌شناسانه را با اندوختهٔ عظیمی از دانشها به نسبتی برابر با داده‌های متن تکمیل کنیم. هر قدر پژوهشگر به پرسشها و شناختها و افقهای دید وسیعتری مجهز شود، بیشتر می‌تواند به دنیای متن راه یابد و در اعماق آن غور کند. گوهرهای گرانبها را کسی می‌تواند به چنگ آورد که در غواصی آزموده، و با جست‌وجو در اعماق آشنا باشد؛ و تنها افراد ماهر و کار آزموده هستند که از چنین تواناییهایی برخوردارند. گاهی تعمق در فهم اندوخته‌ها نیز به تنهایی کفایت نمی‌کند، زیرا در احاطه بر اندوخته‌ها بسط معرفت و آگاهی نیز تأثیر زیادی دارد. بنابراین، ورود در قلمرو معنای متون، که تواناییهای چشمگیری در آنها نهفته است، آمادگی و تلاشی مستمر و پرحمت در جهت شناخت و تحقیق می‌طلبد. و گرنه، حاصل این تلاشها چیزی جز صدفهایی تو خالی و تقریبهایی سطحی، که گاهی زیانشان از سودشان بیشتر است، نخواهد بود.

متن، مانند صخره‌های صاف، موجودی جامد و بیجان و در معرض تراشیدگی و خوردگی نیست، بلکه موجودی است زنده که حیات و زندگی در گرو آن است؛ و هر گاه فرهنگهای زنده و درکهای سرشار از پرسش و انگیزش سراغ آن برونند، از گرمی وجود زندهٔ آن برخوردار خواهند شد. مشاهده و درک شروط تعامل با متن، ما را بدین باور سوق می‌دهد که اگر پژوهندهٔ دنیای متن اندیشه‌ای بسته و محدود داشته باشد - یعنی فارغ از روال معمول زندگی و نشیب و فراز آن باشد - از متن جز آنچه در آن کاشته است برداشت نمی‌کند؛ بر خلاف پژوهشگر زمانه‌شناسی که خود را در مرکز زندگی می‌یابد. چنین کسی به یقین گرمای تعامل با این موجود زنده و فیاض را با تمام وجود حس خواهد کرد.

فراموش نکنیم که متن قرآن از حقیقتی مطلق و بی نقص صادر شده است؛ و کسی که بدان می‌پردازد، موجودی است محدود که از دُرّها و گوهرهای آن تنها به اندازه ظرفیت خود بهره می‌گیرد. از این رو، هیچ کس نباید مدعی احاطه کامل و نهایی به نهفته‌های متن باشد، زیرا متن از روی شفقت به حال پژوهشگر محدود، بیشتر از تواناییهای محدودش بر او تحمیل نخواهد کرد. خدا رحمت کند کسی را که حد و اندازه خودش را بشناسد و پا را از آن فراتر نهد. نیز باید توجه داشت که متن قرآن فرو فرستاده شده است تا جهانی و انسانی باشد، زیرا از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.

بنابراین، پژوهشگر نباید در را پشت سر خود ببندد و درباره معنای متن دعاوی ناقصی را طرح کند؛ در حالی که آکنده از برداشتها و تلقیهای است که از فرهنگهای منطقه‌ای بسته و نیز انفعالات شخصی و محدود انتزاع شده‌اند. مباد که چنین تلقیهایی را، به سان مفاد و مراد جدی متن، به انسان و جهان عرضه کند.

### اسلام و بازاندیشی

در این آموزه میان مسلمانان توافق است که دین آنها، از آن رو که دینی است فطری، انسان‌مدار است. نیز یکی از بدیهیات تفکر کلامی اسلام این است که اندیشمندان مسلمان باید در ادله عام و مطلق که فطرت و احساس انسانی را مخاطب قرار می‌دهد، کُند و کاو کنند؛ تا در نگرش خود به زندگی آنها را نقطه اتکای خود بدانند. چنین کاری اقتضا می‌کند که پژوهشگر همه ادله‌ای را که موضوعی خاص یا مقید به زمان و مکان دارند به کناری بنهد، زیرا چنین ادله‌ای با مقاصد عمومی دین نمی‌سازد. همچنین این ادله کارکردی محدود در شرایطی معین داشته‌اند، و نمی‌توان در حال و هوای فرهنگی دیگری آنها را مبنا قرار داد. بنابراین، عالمان و پژوهشگران متخصص در معارف اسلامی باید خود را موظف بدانند که به محتوا و جنبه‌های انسانی نهفته در ساخت کلی قرآن بپردازند تا بتوانند آن محتواها را به بشر تقدیم کنند.

نگرش ما به این نظریه، نگرشی بنیادین و کلامی است، ولی میزان تحقق آن در گرو وسعت یا محدودیت افق دید کسی است که به دلیل رو آورده است. نیز بستگی دارد به میزان اشراف یا احاطه محقق به گرایش انسانی عام از یک سو، و جنبه‌های مشترک فرهنگها از سوی دیگر. از این رو، طرحی که برآمده از بستر فرهنگی بسته و نگرشی یک‌سونگر به انسانیت است و ادعا می‌کند که تنها یک نگرش بیانگر حقیقت دین است، نمی‌تواند استوار و پابرجا باشد. ممکن است به نظر برسد که چنین شرطی در مقام عمل دست نیافتنی است، زیرا آدمی هر اندازه افقهای دیدش وسعت یابد و فرهنگ و آموخته‌هایش دامنه‌دار شوند، باز فرزند محیط و در بند حال و هوای خاص خودش است. چنین کسی هر قدر بکوشد، نمی‌تواند از پوسته خود



خارج شود. با این همه، تحولات سترگی که در نیمه دوم قرن حاضر پیش آمده است - و نیز رویکرد جهانیان به شناخت همدیگر در پی دستاوردهای دانش بشری در علم ارتباطات - می‌تواند از عهده دفع این شبهه یا توهم برآید که تحقق نگاه باز و اشراف به اندیشه بشری دست‌نیافتنی است.

متون مقدس به اندازه نقاط تاریکی که در آنها روشن می‌شوند بهره می‌دهند. متن معنا و مضمون را به اندازه و سطح نگاه ما منعکس می‌کند، و آن‌گاه که فارغ از مکان و موقعیتی خاص بدان احاطه یابیم، متناسب با حجم نگاهمان ابعادی از آن را آشکار می‌سازد. از این رو، اندیشمندی که به متن دینی رو آورده است، باید فرهنگ و اندیشه‌ای جهانی داشته باشد تا بتواند نورافشانیهای محتواهای فراگیر و نهفته متن را ببیند. او باید با جوامع و گروه‌های مختلف انس داشته باشد تا مفاد و مدلول متن را به درستی و به صورتی فراگیر دریابد. زینده چنین شخصی آن است که انسی فراگیر و درکی انسانی و جهان شمول داشته باشد. در این راستا، چه بسا علم به مقاصد کلی شریعت - البته نه به معنای رایج آن در میراث اندیشه اسلامی، بلکه به معنای نوین آن - بتواند چارچوبی مناسب و زمینه‌ای گسترده برای بحث و تحقیق در اختیار ما قرار دهد. علم به مقاصد علمی بسته و نهایی نیست؛ با دست یازیدن به آن بخواهیم خود را از رنج تحقیقهای بعدی آسوده سازیم، بلکه این دانش چون خود اسلام افقی است گشوده بر معنا، که به یمن آن هر بار از درون متنی دفینه‌ای را بیرون می‌کشیم که پیش از این برای ذهنمان دشواریاب می‌نمود. هر قدر بر دانش و معرفت و وسعت نظر پژوهشگر افزوده شود، به همان اندازه می‌تواند در ابعاد گوناگون معنا و مفاد دلیل غور کند.

قرآن امانتی است که برای انسان خلیفه الله به ودیعت نهاده شده است؛ و چشمه‌ای است جوشان و پرفیض که از حقیقتی مطلق برای زمانی نامحدود، و بشری معرفت‌پژوه صادر شده است. پس در حد و توان یک عالم یا یک نسل از علما یا یک مقطع خاص زمانی نیست که به همه ابعاد محتوایی آن راه یابند؛ هر چند و هر قدر از تحول و پیشرفتی برخوردار شده باشند که بتوانند بر همه زندگی سلطه پیدا کنند. متن چونان زندگی همواره در حرکتی دایمی است؛ و آن‌گاه که زندگی از حرکت و کشف و انکشاف باز بایستد، تنها می‌توان گفت که متن از عرضه معنا باز ایستاده است. حقیقت اجتهاد و آفاق آن نیز در همین معنا نهفته است؛ هر چند امروزه از مفهوم اصلی آن دور شده‌ایم به طوری که با جمود و تحجر و تبعیت از رأی مشهور یا اجماع هم معنا گشته است. امروزه مؤسسات دینی ما به مراکزی علمی تبدیل شده‌اند که کارکرد اساسی آنها عرضه شرح و تعلیق و حاشیه شده است، و از وظیفه اجتهاد و نوآوری در آنها خبری نیست.

## اجتهاد و زندگی

در این میان توهمی هست که می‌کوشد بر مسند حقیقت تکیه زند؛ و آن این که باب اجتهاد همواره گشوده است و گروهی از مسلمانان از این نعمت برخوردارند و دیگران از آن محروم‌اند. اما درنگ دقیق در واقعیت‌های موجود ما را به داوری و حکمی دیگر رهنمون می‌شود. برای نیل به داوری درست در این باره کافی است که آرای فقیهان را در طول ده قرن گذشته ارزیابی کنیم؛ تا آشکارا بباییم که درک و تلقی کلامی و فقهی در هیچ زمینه‌ای پیش نرفته است.

علم کلامی که مبادی آن در قرن دوم هجری ظهور یافت و منظومه آن در قرن پنجم هجری کامل شد، هیچ تغییر و تحول چشمگیری نداشته است. همچنین نقش و سهم متأخران در آن اغلب از تکرار گفته‌های پیشینیان یا شرح و بسط عبارتهای دقیق و سخت‌ساخت آنها فراتر نرفته است؛ و از بازنگری در مبانی و زیرساختها و نقد دیدگاهها اثری به چشم نمی‌خورد. گویا تاریخ در زمان ظهور آن دانش ایستاده، و بشر در محدوده همان موضوعات قرنهای نخستین باقی مانده است. پسینیان همواره خود را متعهد به حقایقی دانسته‌اند که از دیر زمانی بدانها دست یازیده‌اند؛ و وظیفه خود را تنها در حمایت و دفاع از آن حقایق می‌جویند.

آنچه به علم کلام نسبت داده شد، قابل انطباق بر فقه نیز هست. فقه یعنی مجموعه‌ای از احکام درباره مجموعه‌ای از موضوعات. امروزه در این توهم گرفتار آمده‌ایم که گویا آن موضوعات هیچ تغییری نکرده‌اند، یا تلقی ما از آنها مطلق و نهایی بوده است، لذا تجدید نظر در موضوعات و بازنگری در احکامی که با تحول موضوعات دگرگون می‌شوند، کاری است بی‌فایده. بی‌تردید درک موضوعات تا حد زیادی بسته به درک متن از یک‌سو، و نوع نگاه ما به موضوع از سوی دیگر است. در نگاه دقیق به مسئله، هیچ کدام از این دو وجه ثابت نیستند و هر ادعایی درباره ثابت معرفت ما به متن، به حجتی بر ضد او تبدیل می‌شود، زیرا صاحب فرضی این ادعا بیشتر نیاز به اجتهاد و نیز حجیت نداشتن رأی مشهور و چه بسا رأی مورد اتفاق را پذیرفته است؛ چنان که برخی از مذاهب بر این باورند. ادعای عدم تغییر موضوعات - و به عبارت دقیقتر عدم تغییر درک ما از موضوعات - از سست‌ترین و ضعیف‌ترین ادعاهاست، زیرا اغلب موضوعات دارای ماهیاتی مشخص و ثابت نیستند و با تحول شناخته‌های پیرامونی آنها دگرگون می‌شوند. از این رو، ما همواره در برابر دو متغیر قطعی (موضوعات و فهم ما از آنها) قرار داریم، ولی از روند تولیدات علمی در این باره چنین بر نمی‌آید که پژوهشگران قلمرو اجتهاد در حسابگریهای خود تحول فهم و شناخت را مد نظر قرار داده باشند. بنابراین، فرآورده‌های آنها تنها بازخوانیهای همسان دیدگاههای بنیانگذاران در قرنهای دوم و سوم درباره برخی فِرَق، و در قرنهای چهارم و پنجم درباره برخی دیگر از فرق است.

شاید نگاهی گذرا به شیوه‌های آموزشی پذیرفته شده در مراکز علوم دینی و کتابهای درسی رایج در آنها، برای پذیرش جمود حاکم بر این مراکز کفایت کند. تاریخ تدوین برخی کتابهای فقهی‌ای که در این مراکز مبنای تدریس قرار گرفته است، به قرن هفتم هجری یا اواخر قرن هشتم برمی‌گردد. آیا اصرار بر مینا قرار دادن تألیفات فقهی کهن، نگاهی جمود گرایانه به فقه را نشان نمی‌دهد؟ و بدین معنا نیست که تحولاتی که دامنگیر زندگی ما شده و آن را زیر و رو کرده است، تنها تحولی است گذرا که هیچ ربطی به فقه ندارد؟ همان فقهی که همگی آن را فقه زندگی می‌دانند.

شاید این سخن به ساحت برخی از نگاهبانان مواریث، که کارشان را ارج می‌نهمیم، آسیبی برساند، ولی مصلحت دین و اندیشه دینی تعارف‌بردار نیست و با دغدغه ایستایان - که به سرور و انبساطی ناشی از انس با مواریث چونان دارویی خواب‌آور دچار شده‌اند - نمی‌سازد. اینان به صدای شُرشر روده‌های زندگی، که موسیقی حرکت و نو شدن را می‌نوازند، توجهی ندارند. تکلیف الهی و شرعی ما را به جنباندن و بیدار کردن این موجودیت به خواب رفته وا می‌دارد، نه به طولانی کردن دوران رکود و جمود آن؛ چنان که برخی تصور می‌کنند. این پروردگار هستی و زندگانی است که سنت نو شدن را در آفرینش به ودیعت نهاده است. تجدد بدعتی نیست که انسان خلیفه‌الله بخواهد با آن برخواست آفریدگار متعال بشورد. وظیفه شرعی پیش‌رفتن و تلاش مستمر را الزام می‌کند، نه ستیزه‌جویی با خواست و فرمان الهی درباره به خدمت گرفتن دیگر آفریده‌ها، سختکوشی و تقرب به نشانه‌های الهی در کرانه‌ها و جانها را.

### تفکر اسلامی و جنبه‌های بحث‌انگیز تجدد

همواره درباره تجدد و عصری بودن پرسشهایی طرح می‌شود، و از عالمان متخصص در تفکر اسلامی خواسته می‌شود تا در پاسخگویی بدانها مشارکت جویند. حال آن که این پرسشها خالی از ابهام نیستند؛ به ویژه با توجه به این که اسلام از قالبها و راه‌حلهایی خارج از درک دین‌پژوهان برخوردار نیست. اسلام موجودیتی فکری، که قابل برداشتهایی نهایی باشد، نیست، بلکه در متون آن توانایی بسیاری برای رساندن معنا نهفته است، و همواره راه نایل شدن به کُنه مقاصد، اهداف و معانی را برای عالمان و محققان باز می‌گذارد. از این رو، ضروری است که در قضیه «اسلام و جنبه‌های بحث‌انگیز تجدد» تعدیلی صورت دهیم و آن را در قالبی واقعی‌تر و معقول‌تر طرح کنیم: «تفکر اسلامی و جنبه‌های بحث‌انگیز تجدد»، زیرا راه‌حلهایی که در پی عرضه آنها هستیم، از سطح فهم و درک پژوهشگران و اندیشمندان بیرون نخواهد بود. اندیشمند مسلمانی که از عمق جان و خرد پذیرای معانی انسانی و مهرورزی به دیگران است،

در متن قرآن جز خیر و زیبایی و حق نمی‌بیند. در صورتی که گاه با دیگرانی روبه‌رو می‌شویم که در رویکردشان به معارف اسلامی آکنده از تعصب و معتقد به برداشتهایی دیگر هستند. از این رو، تحقیق در این موضوع را صواب انگاشتیم؛ تا بر این دین گشوده بر انسانیت و معنا، وزر و وبال جمود و بسته‌اندیشی شیفتگانِ نگرشهای رایج و حاکم را تحمیل نکنیم.

کوتاه سخن این که دین اسلام با قرآن و سنت شریفش، دنیایی است زنده و نو شونده؛ و فضایی است گشوده بر زندگی که از قدرت شمول و فراگیری برخوردار است؛ و گاهی فراخوانی است به مسابقه در راه گشودن فضاهایی جدید که نگرشهای حاکم را پشت سر می‌گذارد و در برابر بشر پنجره‌هایی را می‌گشاید که حتی اندیشهٔ انسان معاصر نیز بدانها راه نیافته است. اسلام به این معنا قالبی نیست که فقط حاوی استعدادی همیشگی برای تطبیق دادن باشد، بلکه گاهی معناها و مدلولهایی از آن می‌جوشد که پیشتر متداول نبوده است، ولی همهٔ اینها در گرو نوآوری خوانندهٔ متن و توانایی‌اش بر کشف داده‌های نو است. این دقیقاً معنای اجتهادی است که در قلمرو تحقیقات اسلامی مطمح نظر است؛ چنان که مقصود از اجتهاد در همهٔ شاخه‌های دیگر معرفت نیز همین است.